

# شروع فصل آخر

موضوع این فصل :

حرفای پایانی...

نام کتاب :

همسر نمونه

نویسنده: داداش رضا

این فصل آخره...یه سری چیزا هست که خیلی مهم بود...گفتم بذارم فصل آخر بهتره...با دقت بخون

سلام...

خوبی؟

به فصل آخر خوش اومدی...

این فصل آخره این کتابه...

نمیخوام کتاب رو سنگین کنم که تو عمل دچار مشکل بشی... همین چیزایی که گفته شد رو اگه تمرین و عمل بکنی بقیه چیزها حله و اکتسابی به دست میاد...

مهم این بود که بدون آگاهی وارد زندگی نشیم...

منم این روزا دارم چند مورد رو بررسی میکنم تا اگه اوکی شد با مامانم برم خواستگاری...

هر چی خدا بخواد همونه.

من قرار بود با یه دختر مشهدی ازدواج کنم...

اما مادر ایشون یه سری بهونه ها آورد که نشد...

بذار ماجرا رو براتون تعریف کنم...

چون جالبه...

من سه هفته قبل... قبل از اینکه دوره همسر نمونه رو شروع کنم رفتم خواستگاری و خوشبختانه یا متأسفانه مادر ایشون مخالف بود و میگفت ما دنبال پسر میگردیم که مادر و آبجی هاش چادری باشن و یه سری بهونه ها آورد که خودمم تعجب کردم که چرا اینا اینجوری ان...

شب که شد تموم تلاش خودمو کردم تا آروم باشم و احساسمو خوب کنم...

اون شب شروع کردم به نوشتن و یهو الهامات درونیم بهم گفت:

رضا؟

تو باید بهترین همسر دنیا بشی و نباید به این موضوع دیگه فکر کنی...

تسلیم خدا باش و به وظایفت عمل کن... بعدشم دعا کردم و به خدا گفتم خدایا؟

هر چی خیر و صلاح منه اتفاق بیوفته تا از این بلا تکلیفی در بیام...

چند روز بعد برای این دختر خواستگار اومد و من خیلی خوشحال شدم که تکلیفم مشخص شد.  
 چون فهمیدم که نباید منتظر بمونم.  
 اون شب در کمال آرامش و پر از مقام تسلیم و توکل به زندگیم ادامه دادم و اصلا اتفاقی برام نیوفتاد.  
 به خدا گفتم خدایا خیر منو تو بیشتر میدونی...  
 درسته سر مسائل جنسی خیلی اذیتم... اما خیر من رو فقط و فقط تو میدونی و همین بس که تو مواظب و مراقب بنده هاتی و بسیار دلسوز و مهربانی...  
 قطعاً خیر من در همینکه که فعلاً نشه...  
 اون شب یه انگیزه ای در من خیلی زیاد شد...  
 اونم انگیزه شوهر نمونه شدن بود...

فرداش استارت زدم و تموم دست نوشته هامو از تو کمد در آوردم و هر تحقیقاتی که درمورد ازدواج کرده بودم رو کشیدم بیرون و استارت این دوره خوردم...  
 یعنی دوره همسر نمونه اینجوری کلید خورد... هر کی جای من بود افسرده میشد...  
 ولی تونستم خوب خودمو آروم کنم... و بعدشم سرعتم بیشتر شد ...

این روزا خیلی آرومم و اصلاً ذره ای نگران آیندم نیستم...  
 تنها سختیش اینه که راستشو بخوای یکم غریزه جنسیم اذیتم میکنه... ولی بازم توکل بر خدا...  
 من تسلیم خدا هستم و خدا مهربون ترین مهربوناست. هر چی خدا خیر و صلاحم بدونه همون میشه...  
 کاملاً آرامش دارم و امروزم به مادرم گفتم مامان اگه میتونی برام یه کاری کن و بعدش رفت چند نفر رو برام انتخاب کرد...  
 منم گفتم چشم ...  
 تلاشمو میکنم اما نتیجه دست خداست...  
 به کسی جز خدا دلگرم نیستم. همین...  
 کلاً ریلکسم...

خدا هم خیلی خوشگل داره هدایتم میکنه و منم قول دادم بذارم الله هدایتم کنه.

این روزا نمازم و عبادتم زیبا تر شده و تموم تلاشمو میکنم بهترین خودم باشم و یه همسر نمونه و بی نظیر بشم ...

شاید هم قسمت نباشه و شهید بشم. چون آرزوی شهادت هم دارم.

در کل پر از حس تسلیمم و همیشه سر نمازم میگم خدایا کاملاً بهت اعتماد دارم...  
میدونم که مراقبمی.

اون شب خدا بهم گفت : رضا ؟

تو تنها کاری که باید بکنی انجام تکلیفه و تکلیف تو فقط و فقط یه چیزه :

اونم تبدیل شدن به یه همسر نمونست...

شاید خیلی ها بهم بگن رضا تو خودت هنوز زن نگرفتی ... بعد داری همسر نمونه میشی؟  
آره...

همون اول هم میدونستم این حرفارو میشنوم...

ولی وقتی بتونی زندگی رو اینجوری که هست ببینی و اونجوری که میخوای باشه ببینی یعنی ایمان داری...

من با تموم وجودم برای همسر نمونه شدن تلاش میکنم و تنها وظیفمم همینه ...

این خدایی که من میشناسم کارش حرف نداره...

مطمئنم خیر و صلاح من هر چی باشه اتفاق میوفته... اما تکلیف من همینه که یه همسر نمونه و عالی بشم و نتیجه رو بدم دست خدای مهربون...  
به این میگن تسلیم...

بخاطر همین میگم شبیه اسمم هستم... چون رضا یعنی تسلیم امر خدا...

تو این چند ماه خیلی درسا گرفتم... اگه دقت کرده باشی تو این کتاب این درس هارو زیر پوستی بهت گفتم... به خصوص تو فصل چهار و پنج عموم حرفایی که زدم درسای همین چند ماه اخیرم بود...  
بچه ها...

من تو زندگی یه کاری رو خیلی خوب بلدم...

اونم اینه که از زندگی خودم و دیگران خیلی درسا میگیرم...

اگه میگم خیر منو خدا بهتر میدونه دلیل اصلیش همینه که من بارها ادعا میکردم خیر خودمو میدونم اما بعدا فهمیدم اشتباه میکردم...

من ته خیلی چیزارو دیدم...

این دوره همسر نمونه فقط درسایی بود که از زندگی پدر مادر خودم گرفته بودم...

وقتی میگم تو زندگی نق و غر نزنید بدونید پشت این حرفم خیلی بررسی ها نهفتست...

دیدم ته نق و غر زدن چیاست...

وقتی میگم پدر و مادر همو مسخره نکنید... چون دیدم ته این مسخره کردن ها چیاست...

وقتی میگم محبت کردن هم رو مسخره نکنید و از قیافه هم ایراد نگیرید چون دیدم ته این کارا چیاست...

من شاید مجرد باشم... ولی مجرد نیستم...

مجرد به کسی میگن که مجرد...

ولی من متاهلم... ولی تو شناسنامه مجردم...

من متاهلم چون ساعت ها با خانومم تو ذهنم باهاش زندگی میکنم...

شاید مجرد باشم... اما بچه هم دارم... اسمم براش انتخاب کردم...

دارم یاد میگیرم چجوری با همسرم برخورد کنم... چون دارم باهاش زندگی میکنم...

آره...

اینه رمز اصلی زندگی موفق...

تو باید از همین الان که مجردی به فکر متاهل شدن خودت باشی و تو ذهنت باهاش زندگی کنی تا اگه وارد زندگی شدی یهو بهت زده ...

بچه ها...

من خیلی از چالش های زندگی رو با همین تجسماتم پیش بینی میکنم...  
میدونی چجوری؟

مثلا به خودم میگم:

رضا؟

اگه یه روز حالت بد باشه و خانومت خونه باشه چکار میکنی؟

آیا انتظار داری خانومت حالتو خوب کنه یا خودت حال خودتو خوب میکنی؟

رضا؟

تو گوشی همسرتو چک میکنی؟

رضا؟

تجسس میکنی که ببینی با کیا چت میکنه؟

رضا؟

اگه این کارو میخوای بکنی...دقیقا چرا؟ واسه چی و هدف از این کار چیه؟

خلاصه این سوالات رو از خودم میپرسم و برای خودم راهکار پیدا میکنم...

یکی از دلایلی که خیلی رو خودم و عزت نفسم کار کردم همین بود که من قبلا حرف آدمای خیلی برام مهم بود...

بخاطر همین همش رو لباسا و مدل موهام کار میکردم که تایید آدما رو بگیرم...

ولی این پیش بینی رو میکردم که بعد ازدواج این مشکل اذیتم میکنه و رفتم رو عزت نفسم کار کردم و بعدش تا تونستم تو مجردی خودسازی کردم تا حرف مردم رو از تو زندگیم حذف کنم...

پس میبینی که همه چی برای بعد ازدواج نیست...

خیلی وقتا باید همین الان که مجرد هستی خودتو متاهل ببینی و چالش های زندگیت رو پیش بینی کنی...

به این میگن بصیرت...بصیرت یعنی بتونی حتی تا پنج سال بعد خودتم تصور کنی و جلو چشمات ببینی و خودتو براش آماده کنی...

دیشب چشامو بسته بودم و می گفتم :

رضا ؟

تو دوست داری مثلا خانومت بیرون خونه کار کنه ؟

بعد تجسم کردم و دیدم نه...دوست ندارم...دوست دارم خانومم خونه باشه و بیرون کار نکنه...  
شاید یه پسری خوشش بیاد و بگه زن باید کمک خرج خونه باشه...اما خب...روحیه هر انسانی متفاوته...

خیلی وقتا ما معیار های ازدواجمونو همینجوری به دست میاریم...یعنی با تجسم و دیدن خودمون بعد ازدواج...

بچه ها ...

من یه چیزی رو خط قرمز ارتباط میدونم...

و اونم مسخره کردن و عیب جویی و این چیزاست...

خیلی رو عزت نفس خودتون کار کنید تا هیچوقت کسی رو مسخره نکنید...

هر وقت وسوسه شدی کسی رو مسخره کنی یا عیشو بگی...شک نکن بخاطر اینکه که خودتو دوست نداری...چون آدمی که خودشو دوست داره هرگز زzzzzzzzzzz عیب جویی و مسخره نمیکنه...

بچه ها...

فرق عیب جویی و تذکر در اینکه که : تذکر از روی دلسوزی و تو خلوته ولی عیب جویی جلو جمع و اصلا از سر دلسوزی نیست...

خیلی مراقب باشید تو زندگی با همسرتون بحث نکنید...

مامان بابای من یه مدت بحث زیاد میکردن...

بزرگترین درسای زندگی رو همون موقع ها گرفتم...

همیشه سر این قضیه اذیت بودم...همیشه...

بحث یعنی تکرار یه چیزی که تهش هیچی از توش در نیاد جز بی احترامی...

هیچوقت بحث نکنید...حتی اگه حق با شما بود...

چیزی که با گفت و گو حل نشه با بی احترامی و داد زدن و جدل عمرا حل بشه...

### بذار چند تا مورد مهم رو تیتروار بگم... مطمئنم کمکت میکنه...

- لطفا مسائل مهم رو تلفنی حل کنید... نه با پیامک... چون پیامک لحن نداره... ممکنه سوء برداشت بشه... یعنی ممکنه پیامتو در حالت عصبانیت بخونه و اشتباه منظورتو برداشت کنه...
- وقتی فهمیدی به یه چیزی حساسه دیگه تکرار نکن... ممکنه اون چیزی که برای تو هیچی نیست دقیقا خط قرمز اون باشه... اینارو شناسایی کن و سعی کن دیگه تکرار نکنی..
- اصل اذیت نکردنه... و بعدش محبت کردن... اینو زمانی فهمیدم که یه کسی خیلی محبت میکرد... ولی اذیت میکرد... خب چه فایده... اول اذیت نکن... محبت پیشکش!
- وقتی به طرف میچسبی ازت دور میشه...

بچه ها ...

لطفا اینارو رعایت کنید...

وگرنه بحث و درگیری پیش میاد...

میدونم...

شاید بگی رضا؟

کشتی مارو...

همش میگی تو زندگی درگیری پیش نیاد... خب نمیشه که ... یعنی همش مراقب باشیم بحث نشه؟

تو هی میگی مراقب باش مواظب باش...

خب اگه دعوا شد چی؟؟؟

باشه...

اینم میگم...

یه ترفند واسه اختلاف نظر دارن در حد باقلوا...

به شرط اینکه گوش کنی و بهش عمل کنی...



ترفندشم اینه که موقع بحث یه قسمتی از حرفشو اول تایید کنی تا مقاومت ذهنش بشکند و بعد حرفتو بگی ...

اینجوری بهتر حرفتو میپذیره....

باور کن عموم لجبازی ها بخاطر خود بحث نیست... بلکه بخاطر تن و لحن صداست...

نباید مستقیماً مخالفت کنی...

اگه فکر میکنی خیلی بحث ریشه گرفته لباس بیوش برو بیرون یکم هوا بخور بعدش با یه گل و شیرینی برگرد بیا خونه...

اینو یادت باشه...

وقتی یه زن ناراحته یک ساعت باید منت کشی کنی و نازشو بخوری تا آشتی کنه... بعدش همه چی رو فراموش میکنه...

کلا سیستم زن ها اینجوریه...

بگو : عزیزم... نگران نباش... من درست میکنم... من هستم... من کنارتم. غمت نباشه.

اینکه انتظار داشته باشی خانومت تو زندگی اصلاً ازت ناراحت نشه یه جور توهمه... تو زندگی اختلاف پیش میاد... پس آگاهانه حلش کن...

**فقط چون هر کی دوست داری تعمیم نده... نگو تو کلا انسان نیستی ! تو کلا مغروری ! تو کلا همینی... تو کلا بی اخلاقی...**

اگه یه اخلاق بد داره به کل اخلاقش ربط نده...

این یعنی بی انصافی...

تو عصبانیت احساستو بگو ! توهین نکن...

بگو این کارت ناراحتم کرد... نگو تو خیلی بی معرفتی !

اگه کنترل خشم نداری همین الان چون هر کی دوست داری یادش بگیر...

درمورد کنترل خشم یه پست تو سایت گذاشتم... حتما برو بخون...

اسم پستشم این بود : چیزایی که آرزو داشتم ده سال پیش کسی به من میگفت...

برو بخون تا مهارت کنترل خشم رو یاد بگیری...

وگرنه طرف رو محکوم میکنی و با کامیون از روش رد میشی! وقتی خشم نشون میدی دیگه پشیمونی بعدش فایده نداره... چون دل که بشکنه جمع کردنش سخته...

اگه مهارت کنترل خشم بلد باشی در لحظه اشتباه همسرتو سرزنش نمیکنی و وقتی ببینی طرف ناراحته سریع میگی: عزیزم... مقصر من بودم... حق با تو بود... بعد که آرام شد چند ساعت بعد در کمال آرامش میری باهاش حرف میزنی...

نکته مهم بعدی « هرگز تو جمع باهاش بحث نکن! هرگز! هیچوقت!

چون کلا تو زندگی بعضی جاها تفاهم وجود نداره و باید به توافق برسی...

خدایی همیشه دو نفر صد در صد تفاهم داشته باشن... بعضی جاها توافق لازمه...

تو جمع بحث نکنید و برید تو خلوت با هم صحبت کنید تا اختلاف نظر حل بشه...

اگه خیلی اختلاف بالا گرفت لطفا یه جور نشه که جای خوابتون عوض بشه... یکی جای خواب یکی هم صبحونه خوردن...

اینو قدیمی ها خیلی خوب رعایت میکردن...

میگم؟

میدونی قدیمی ها چرا طلاق نمیگرفتن؟

چون اونا تا مشکلی پیش میومد تعمیر میکردن نه تعویض!

بحث کردن و اختلاف پیش میاد... ولی اینم یه سری آداب داره...

وقتی ازش ناراحتی نگو چرا جواب نمیدی... بگو: عزیزم... دلم واسه اون روزایی که کنار هم انار دون دون میکردیم تنگ شده...

اگه مستقیم انتقاد کنی ازت فاصله میگیره... هر چند کلامت حق باشه...

**چقدر خوبه یه مرد بلد باشه وقتی خانومش ازش دلخوره بره بغلش کنه و بگه عزیز ناراحت نباش...**

بچه ها...

زندگی خوب تلاش دو طرفه میخواد...

زن ها از اینکه عشق میگیرن احساس خوشبختی میکنن و مردا زمانی احساس خوشبختی میکنن که به موفقیتی میرسن.

این تفاوت همو درک کنید...

اگه درک کنی هیچوقت به خانومت نمیگی چرا همش نگرانی...

همین...

حرفام تموم شد...

بذار حالا که داره تموم میشه درمورد رگ خواب آدما هم حرف بزنم...

من معتقدم هر کسی یه چیزی داره که اگه دست بذاری روش طرف نرم میشه...

**حالا این چیز در هر انسانی متفاوته خخخ**

مثلا من تحسین شدن رو خیلی دوست دارم...وقتی کسی تحسینم میکنه رسما ... میشم... ☺

مثلا همسرم بگه : تو فوق العاده ای رضا..رضا من باورت دارم...تو عالی هستی...

هر کسی یه جوهره...

مثلا بابام رگ خوابش اینه که ازش مشورت بگیرم...وقتی این کارو میکنی انگاری دنیارو به اسمش کردی خخخخ

یا مثلا دومادمون از این حس خوشش میاد که آبجیم وقتی میگه من به خوب کسی تکیه کردم کلی ذوق میکنه و انگاری هندونه میذار زیر بغلش ...کلی حال میکنه با این حرف...

یا مثلا مادرم اگه بهش بگم : مامان...تو نباشی من هیچی نیستم...خیلی خوشش میاد...

بعضی وقتا هم نداشته های اون شخص میشه رگ خوابش...مثل یه کادو یا یه گل یا گفتن دوست دارم ...

هر کسی یه جوهره...

**باید یا ازش بپرسی یا کشف کنی...**

این کارو بکن و اگه فهمیدی طرف رگ خوابش چیه دیگه تا آخر عمرت اون کارو انجام بده..

خودتم لو بده...بگو از چی خوشت میاد...بذار طرف بشناسه و بدونه رگ خوابت چیه...

همونطور که آدما نقطه ضعف دارن و نباید دست روش گذاشت... رگ خوابم دارن که اگه دست روش  
بذاری طرف عاشقت میشه...

اینو یادت نره...

کسی که تو خونه پدریش سختی بکشه اگه بهش محبت کنی سریع جذب میشه و اگه سرش داد  
بزنی یاد باباش میوفته...

راستی رگ خواب تو چیه ؟

بیا تو قسمت نظرات صفحه محصول بهم بگو...

من برم نماز...

آخه داره گرگان اذان میگه...

ممنون که تو این دوره با من بودید...

این دوره ادامه داره...

درسته گفتم فصل آخره...

اما یکی از برنامه هام اینه وقتی ازدواج کردم تو زندگی مشترک هم تجربیاتمو بگم...

پس فکر نکنید این فصل آخره...

این دوره بعد ازدواجم بارها و بارها آپدیت میشه..

ما بازم با هم کار داریم... من برم نماز... فعلا با اجازه...

**بیا تو قسمت نظرات و بهم بگو رگ خوابت چیه...**

مراقب خودت باش...

لطفا اگه این فصل رو خوندی دو رکعت نماز بخون و تقدیمش کن به حضرت فاطمه زهرا...

شنیدم خیلی ها اینجوری حاجت گرفتن... به امید خوشبختی هممون... یا علی مولا

**یه داداش دلسوز: رضا**